

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

دیروز عرض شد که قبل از این که وارد روایت ابی ولاد بشویم مجموعه روایاتی را که به این مناسبت در این باب در کتاب اجاره آوردند، در کتاب جامع الاحادیث در جلد ۲۴ آوردند، باب ۲۱ بحث اجاره، در این جا آوردند متعرض شدیم. این روایتی را که اول خواندیم روایتی بود از کتاب مسند زید و حاصلش این بود که اگر حیوانی را تا جای معینی گرفت و از آن جا تجاوز کرد و بعد تلف شد به امیرالمومنین نسبت داده شده که فقط پول همان حیوان را بدهد، لازم نیست این کرایه این زیادی را بدهد. عرض کردیم من دیروز هم بعد از بحثم عرض کردم، من دیشب باز مراجعه کردم مسند زید را که داشتم، کتاب مسند زید، در آن جاهایی که محتمل بود، شاید تقریباً ثلث کتاب را نگاه کردم به این مناسبت، غیر از عباداتش، این روایت را آن جا ندیدم، در مسند زیدی که من الان دارم و آیا مسند زید نسخ متعدد در یمن دارد؟ این نسخه ای که چاپ شده خیلی دقیق باشد یا نباشد این ها را بلد نیستم فعلاً. معلومات من به همین کتاب موجود است. من یادم می آید سابقاً هم جایی دیده بودم که به اصطلاح روایتی از همین سند ما، شاید همین روایت بوده یا روایت دیگری بوده، و در مسند زید پیدا نکردم، در حاشیه اش هم نوشتم که این را در مسند زید ندیدم. شاید نسخ مسند فرق می کند. عرض کردم من فعلاً اطلاعی راجع به نسخ ندارم اما فعلاً در این کتاب من ندیدم اما بنا گذاشته بودم که بقیه کتب زیدیه، کتب فقهیشان، بعضی از کتب مفصلشان را دارم. حالا مگر آن جا نگاه بکنم و آن را از زید نقل کرده باشم.

اما به هر حال شواهد موید این است که این مطلب بوده و دلیل مهمش هم این است که در دعائم الاسلام این را از امیرالمومنین نقل کرده است و خیلی عبارتش شبیه عبارت مسند زید است، خیلی عبارتش شبیه آن است.

و از آن ور هم می دانیم که این مطلب را ابوحنیفه هم گفته، البته او در سلیم هم گفته، چه برسد به این جایی که تلف شده که اگر سالم بود یعنی ظاهراً دلیلی هم در این عبارت نیامده، اشعار. در کتب ما متعارف شده گفتند به خاطر الخراج بالضمن. دلیلش الخراج بالضمن

است. ما فعلا نمی دانیم که آیا دلیلش الخراج بالضمان است یا دلیلش چیز دیگری بوده، درآمد در مقابل تعهد. یا به خاطر این که اگر کسی ضامن عین شد دیگه معنا ندارد منافعش را جداگانه حساب بکنیم. منافع مندک در عین است.

البته هم در روایت دعائم الاسلام و هم در روایت مسند زید، فضْمُنه الثمن، تعبیر ثمن دارد، فضْمُنه الثمن، عرض کردیم ثمن اصطلاحاً آن مسمی را می گویند، مراد در این جا از ثمن قیمت است. مسمی نیست. اصلاً این جا بحث قیمت است یعنی عبد دابه را نخریده بوده که بحث ثمن باشد، اجاره کرده بوده که برود و بیايد، خریدنی در بین نبوده. در هر دو این تعبیر را دارد.

آن وقت عرض کردیم بعضی از شواهد موید این هست که احتمالاً یعنی انصافاً می شود روشن دید که این مطلب در قرن اول در کوفه جا افتاده بود. حالا به امیرالمومنین هم نسبت دادند. در فقه کوفه، عرض کردم چون اهل کوفه بیشتر اساساً غیر عرب بودند و از کشورهای دیگه مخصوصاً از ایران، چون این منطقه جزء ایران بودند احتمالاً در همین مسئله قاعده حقوقی که اگر کسی ضامن عین شد دیگه معنا ندارد ضامن منافعش بشود، منافع مندک در عین است دیگه یا اگر بنا بشود که غرامت را به خاطر عین بگیریم دیگه به خاطر منافع معنا ندارد.

به هر حال این را می شود اجمالاً قبول کرد که در آن زمان مثلاً در کوفه این بوده، بلکه بشود شاید قبول کرد که مثلاً در کوفه این را به امیرالمومنین هم نسبت دادند، و عرض کردیم یک مقداری که روایاتی که ما داریم این کتاب القضايا و السنن و الاحکام که عرض کردم و اسمش هم سابقاً عرض کردم این کتاب به عنوان امیرالمومنین در کوفه معروف شد، کتاب القضايا و السنن و الاحکام راجع به این توضیح دادیم و بعضی از مطالب کتاب در بعضی روایات امام باقر آمده که حالا شرحش را دادم و فعلاً جای تکرار ندارد و شواهد نشان می دهد که کتاب تدریجاً توسط امام صادق رد شده است و عرض کردیم شواهد کاملاً کافی است که کتاب تا مدت ها بعد حتی تا قرن چهارم کتاب موجود بوده و شاهدش را آوردیم لکن علمای شیعه به کتاب عمل نکردند و یک احتمال هم دادیم، این یک احتمالی است، البته ما الان از محمد ابن قیس یک چیزی شبیه این داریم، در این کتاب جامع الاحادیث صفحه ۴۶ از کتاب حسین ابن سعید نقل می کند، از محمد ابن قیس با سندش عن ابی جعفر قضی امیرالمومنین فی رجل اعار جاریه فهلکت من عنده و لم یبق، البته این دارد

یعنی غیر طبیعی باهاش قاعده نکرد، یعنی رفتار غیر طبیعی نکرد، خیلی عادی بود، فقضی أم لا یغرمها المعار، بعد هم دارند و لا یغرم الرجل إذا استاجر الدابة ما لم یکرهها، این عبارت البته احتمال دارد که در نسخه اصلی این طور بود، حالا نمی دانیم مشکل آن کتاب این است که چون به ما نرسیده، این ذیلش شاید اشعار دارد یعنی اگر تعدی نکرده، افراط و تفریط نکرده و حیوان دابة تلف شد استاجر الدابة، شاید این مضمونش این بوده که غرامت ندارد و اگر هم غرامت داشت غرامت عین است، منافع ندارد.

آن وقت دقت بکنید یک روایتی هست که این را مرحوم شیخ طوسی در عده آورده است، تا حالا چند بار شرحش را دادم، جای دیگر هم الان آن روایت را نداریم، این روایت منحصر به عده شیخ طوسی است که عرض کردم اخیرا با این مطالعاتی که شده در بعضی از کتب زبده و از نوادر الحکمة نقل کرده است. مسلم در نوادر الحکمة یک بابی در باب تعارض بوده، اصحاب کل آن را هشت تا روایت از آن باب نقل می کنند. اصحاب ما تمام آن روایات را بالکل حذف کردند، یکیش هم همین روایت است لکن شیخ طوسی آورده، البته متنش با آن متن یکمی هم آخرهایش فرق دارد، آخر آن یک زیادی دارد که در شیخ نیامده است، خلاصه آن حدیث این است که إذا نزلت بکم حادثة لا تجدون حکمها فیما روی عنا فانظروا إلى ما رواه عن علی، ظاهرا احتمالا این جور بوده که در اوائل که بنا بود دیگه شیعه مرز و حد و حدودش روشن بشود هنوز عده ای از احکام توسط امام صادق بیان نشده بود یا توسط امام باقر بیان نشده بود حضرت می فرمایند به آن چه که عن علی بوده عمل بکنید تا آن چه که نقل کردند. احتمال دارد این رووه به صیغه جمع یعنی رووا اهل الکوفة، این مطلق نباشد، اگر این مطلب درست باشد بعید نیست این یکی از مصادیقش باشد و عرض کردیم سرّ این که آن روایت حذف شد این مال اوائل کار است، بعد دیگه علمای شیعه به مکه و مدینه رفتند و احکام به آن ها رسید، دیگه موضوع آن حدیث برداشته شد، این را کسی ننوشته است. اصلا موضوع حدیث برداشته شد، لا تجدون حکمه فیما روی عنا برداشته شد، شاید این یکی از مصادیقش باشد چون دقت بکنید حسن صیقل این طور می گوید عن ابی عبدالله، در روایتی که در کافی هست این طور است: قلت لابی عبدالله ما تقول فی رجلٍ اکتره، این شاید نکته اش همین بوده چون انصافا شواهد نشان می دهد که در کوفه نظر این بوده، حالا یک فقیه کوفه یا عالم کوفه هم که فرض کنید ابوحنیفه باشد عقیده اش این بوده که نظر در کوفه این بوده، حالا این نظر ریشه هایش به کجا بر می گردد

آن بحث دیگری است و عده ای از شیعه چون عرض کردم خوب دقت بکنید این کتاب علی اصلا مرحوم نجاشی می گوید زیدی ها وقتی می گفتند کتاب علی مرادشان این کتاب است

یکی از حضار: شما از کجا می فهمید عن علی نشانه آن قضایا و سنن است؟ ما رووه عن علی فاعملوا به

آیت الله مددی: عرض کردم رووه یعنی آنی را که مردم، نه این که کتاب قضایا، یکیش هم کتاب قضایا بوده. معروف بوده عن علی روایت کردند چون عرض کردم اصطلاح اهل سنت هم این است که کوفه را اصطلاحا شهر ابن مسعود و علی می داند، اصطلاحشان این است، مدینه را شهر عمر و عبدالله ابن عمر می دانند، به حساب شام را شهر اوضاعی می دانند، مکه را شهر ابن جنید و ابن عباس می دانند. این ها اصطلاحاتی دارند که کدام فقه در این شهرها رائج بود، در کوفه عبدالله ابن مسعود و علی ابن ابی طالب. علی ابن ابی طالب سه سال است، از سال ۳۲۷ که به کوفه تشریف آوردند تا ۴۰، این سه سال که بودند در اصطلاح، آن وقت در این جا در کوفه احتمالا در بعضی از روایات ما تصریح شده کذبوا علی علی، دروغ گفتند، حالا این روایت تصادفا با مثل ابو حمزه ثمالی هم هست، آن هم ظاهرا امام صادق است، خیلی عجیب است، ابو حمزه ای که با حضرت سجاد رابطه داشته همان احرام قبل المیقات دارد که امام فرمود کذبوا، گفتیم این طور نیست که نقل کردند که علی ابن ابی طالب فرمود تمام الحج و العمره کذا، فرمود کذبوا علی علی، به هر حال آن چه که الان در این جا هست خوب دقت بکنید کاملا شواهد نشان می دهد که از زمان امام صادق این کتاب با این که وجود داشته، نه در قرن دوم، تا قرن چهارم وجود داشته، چون الان قاضی نعمان از این کتاب نقل می کند، از این کتاب هم نقل می کند، از این کتاب نقل می کند که قاضی نعمان بین کلینی و بین صدوق است، شواهد ما قطعی است که این کتاب در آن زمان وجود داشته است لکن اصحاب عمل نکردند، این به خاطر این است و لذا من فکر می کنم آن حدیث هم معنایش روشن بود، معلوم شد این قصه در کوفه بوده، علمای کوفه بعضی هایشان اعتقاد داشتند که اگر ضامن عین شد دیگه نمی شود ضامن منافع بشود، روشن شد؟ این پول حیوان را می دهد، دیگه معنا ندارد پول این مسافت بین مشهد تا زاهدان را هم بدهد، وقتی پول حیوان را داد. این جا البته سوال در تلف دابه است و اضافه بر آن این را هم نقل کردند.

بعد شیعه که آمدند در مدینه سوال کردند لذا می گوید ما تقول، نظر خود شما چیست؟ رجل اکثری دابة، این خلاف آن است که در کوفه بود، پس بنابراین به نظر ما مطلب خیلی روشن است، نه به این معنا که بیاید، الان مثلا بعضی ها خیال می کنند که یک روایت دارد چون آقای خوئی آن روایت مسند زید را سند قبول دارند، یک روایت داریم که می گوید لم يجعل عليه الكراء، یک روایت داریم که می گوید بلی کراء، آن وقت ترجیح بدهیم چون آن موافق عامه است پس با این ترجیح بدهیم. پس مرحوم شیخ چی گفت؟ هذا موافقٌ للعامة و لسنا نعمل به و العمل علی ما قدّمناه، شیخ رحمه الله ملتفت نشدند که این مطلب از همان قرن دوم برگشت، بحث عامه و خاصه نیست. ایشان دیده چون فتوای ابوحنیفه است خیال کرده که بحث، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ دیگه ما این حرف های شیخ را هم نمی زنیم. این مطلبی است که در قرن اول در کوفه مطرح شد، روشن شد؟ اصلا تاریخی شد، علمی شد. نسبت به علی ابن ابی طالب هم دادند. در قرن دوم از امام صادق سوال کردن، روایت هم صحیح است. حضرت فرمودند نه ضامن است، ضامن اجرت هم هست، آن حیوان زنده بوده سوار حیوان شده، مالک داشته، از مشهد تا زاهدان با آن رفت، حالا بعد تلف شد، این پول مشهد تا زاهدان را هم باید بدهد. این کرایه مشهد تا زاهدان را هم باید حساب بکند، مثالی که دیروز زد، روشن شد؟ آن وقت شیعه در این جا عمل به این کرد، بحث ترجیح به موافقت عامه و مخالفت نیست، یا لسنا نعمل به نیست، دقت فرمودید؟

الان آقایان خیال می کنند که خبر موافقٌ تعبدا است، بحث تعبد نیست، این یک واقعیت اجتماعی است، این یک واقعیت تاریخی است که در قرن اول و بعد هم می بینیم که منعکس شده در فتاوی زیدیه یا در فتاوی اسماعیلی ها مثلا. این این جور نبوده، چون در آن قرن بوده بین اهل کوفه و اهل کوفه هم شیعه بودند، حالا به امیرالمومنین. بعد یک نکته می ماند که تحلیلش چیست؟ چطور شده این را نسبت دادند، ما آن را نرسیدیم. ما فعلا فقط ظاهر را می توانیم بگوییم، پدیده را می گوئیم، حالا آقایان بعدها بروند تحلیل بکنند که این چطور دروغ در آمده است. به هر حال و مرحوم نجاشی عبارت لطیفی دارد و می گوید کان الزیدیه یعظمون هذا الكتاب، بعد می گوید عبدالله محض به پسرش می گوید هات کتاب علی، عرض کردم در قرن دوم اوائل قرن دوم زیدی ها به این کتاب می گفتند کتاب علی، اهل بیت می گفتند نه کتاب علی یک کتاب مخصوصی است که این علامت امامت است، اصلا اگر پیش کسی است امام است.

این کتاب در مدینه بود و پیش اهل بیت بود و آن کتاب در کوفه بود و علنی بود، و فقه علوی، این دو کتاب را با همدیگر، این عبارت اول صحیفه سجادیه دارد که به یحیی گفتم که شما اعلم هستید یا امام صادق، همان اول صحیفه، قال جعفر ابن محمد جمیع آنی را که ما بلدیم بلد است اما ما همه علم او را نداریم، این اشاره به این است چون می داند جعفر ابن محمد علم زیدی از همین کتاب است، کتاب قضایا و سنن است اما علم اهل بیت از آن کتاب است، این دو تا را دقت بکنید، این را اگر یحیی گفته انصافا دقیق گفته، انصافا کلام خیلی دقیقی است یعنی مبادی علم ما روشن شد، تعبد نیست، خیال نکنید در اول صحیفه آمده است، تعبدی نیست. راست هم می گوید چون آن کتاب را عامه مردم خبر داشتند. تدریجا توسط امام صادق مقدار زیادی از آن کتاب ظاهرا به حیثی که دیگه اصلا، یک مقداری در قضایایش توسط امام باقر و عاصم ابن حمید نقل شد که آن را هم احتمالا امام صادق امضا فرمودند و إلا معظم آن کتاب، الان از آن کتاب خیلی تکه تکه ما داریم، شاید همه اش را بخواهیم از محمد ابن قیس جمع بکنیم غیر از قضایا، شاید شصت هفتاد مورد بشود، شاید مثلا، با اسانید مختلف چون الان نمی خواهیم وارد بحث تاریخی بشویم.

پس این نکته ای را هم که شیخ طوسی فرمود لسننا نعمل به موافقاً للعامة نه، این برخورد معلولی است، برخورد با شاخه است، ما ریشه هایش را به شما نشان دادیم، نکته اش این بود که در کوفه چنین مطلبی شد و این مطلب را به علی ابن ابی طالب نسبت دادند این قرن اول، در قرن دوم خدمت امام صادق آمدند و سوال کردند حضرت فرمود نه آقا، این باید پول را بدهد، هم پول عین را باید بدهد و هم پول این کرا را باید بدهد.

یکی از حضار: لوازم دیدگاه حجیت تعبدی خبر و نگاهی که مرحوم آقای خوئی و شیخ این طور می فرمایند

آیت الله مددی: بله خب عرض کردم، خودم گفتم.

پاین اصلا دیدگاه تعبدی این است. ما هم که می گوییم تعبدی نیست روشن شد، نکته اش روشن شد جای تعبد ندارد، توسط امام صادق و آن وقت توسط امام صادق دو فرع مسئله مطرح شد، شاید در کوفه هم هر دو فرع بوده، چون این که می گوید ابوحنیفه گفته معلوم

می شود که در کوفه هر دو فرع بوده، یکی این که عین تلف بشود و یکی این که عین تلف نشود، امام در هر دو فرق فرمودند ضامن است.

ایشان لسانا نعمل به، مرحوم شیخ کاش که می فرمودند سرّش این بود که از قرن دوم خود امام صادق جلّویش را گرفتند.

یکی از حضار: این هم جزء روایات عرض حساب بشود؟

آیت الله مددی: شاید، عرض نه، حکم را عرض کرده است چون در روایات بیشتر مثلاً در آن جا دارد که رُوی عن علی قال کذبوا، این جا در روایت اسم علی نیاورده، دارد ما تقول، شما در این جا چه می فرمایید؟

یکی از حضار: اخذ به احث می شود؟

آیت الله مددی: نه اخذ به احث هم نیست. اصلاً می گوید حکم این است، حکم ولایی هم نیست، حکم اولی است، حکم استنباطی است.

جای احث نیست. ما تقول فیه، تعبیر را خوب دقت بکنید، ما تقول، نظر شما چیست؟ یعنی این را در کوفه شنیده است، در کوفه در هر

دو فرض می گفتند کرایه ندارد، اگر از مشهد تا مشهد گرفته بود، سوار ماشین شد مشهد رفت و زاهدان و برگشت، حالا ماشین را

سالم رد کرد، این فرعی است که ابوحنیفه گفت، گفت کرایه ندارد، ماشین تلف شد، این فرعی است که در این روایت دعائم آمده که

کرایه مشهد تا زاهدان لازم نیست. امام در هر دو فرض فرمودند کرایه دارد، چه ماشین را سالم برگرداند و چه ماشین تلف بشود، مادام

سوار ماشین این شخص شده از مشهد تا زاهدان رفته پول این را هم باید بدهد، در این جا قیمتش را باید بدهد، در آن جا مسئله قرارداد

است و در اینجا پول، این تاریخ مسئله روشن شد یعنی ببینید روایت را یک جور معنا می کنند مثلاً الان تصور می کنند که حدیث

موافق عامه است، یا موافق عامه و مخالف عامه را مقومات حجیت می دانیم یا مرجحات می دانیم. علی کل حال ترجیح با آن روایتی

است که می گوید کرایه باید بدهد. ما بحث ترجیح را مطرح نکردیم، گفتیم این مطلب تاریخ دارد، خیلی روشن و واضح است و انصافاً هم

قرن اول در کوفه این مطلب بوده. شاهدش هم فتوای ابوحنیفه است و واضح است که این مطلب بوده. در همین مسند زید و در همین

دعائم الاسلام.

یکی از حضار: دعائم چکار می کرده؟ زیاد دارد ما تقول یا ابن رسول الله.

آیت الله مددی: خب این هم همین طور است، فرق نمی کند، یک جایی قبول کرد و یک جایی قبول نکرد.

پس بنابراین احتمالا صاحب دعائم هم این را قبول کرد. البته صاحب دعائم در ذیلش از امام صادق مسئله ای دارد که آن را دیگه حالا شاید از جای دیگه.

پس یک روایت راجع به این بود، این روایت ان شا الله برایتان روشن شد، روایت اولی که در این جا خواندیم در تلف حیوان بود. حضرت فرمود ضامن است. روایت دیگری که دارد روایتی است که در کافی هم دارد، مرحوم شیخ طوسی هم از ایشان گرفته است، کافی نقل می کند عن عدة من اصحابنا عن احمد ابن محمد و عن رجل، در کافی دارد، عن ابی المغرا یا ابی المعزا یا ابی المعزا، شاید معزا صحیح تر باشد، عن الحلبي، اگر رجل باشد توی تهذیب رجل دارد. سند ارسال پیدا می کند و إلا مشکل خاصی ندارد. اسمائی که هست بد نیستند، قال سألت ابا عبد الله عن الرجل تكاري الدابة، ببینید این جا ندارد ما تقول، آن جا ما تقول داشت، خیلی لطیف بود. این نه. إلى مكانٍ معلوم فنفتت الدابة، قال عليه السلام إن كان جاز الشرط فهو الضامن. جاز الشرط یعنی آن مکان معین را اگر رد کرد. این ضامن البته با قرینه بقیه روایات هر دو است، هم عین و هم مقدار زائد کرایه.

و إن دخل واديا لم يوثقها فهو ضامن، این اصطلاح همان افراط و تفریط است، اگر کوتاهی نکرده چون اجاره و عاریه، ودیعه ضامن نیست، يد امين است و ليس على الامين من سبيل به قول آقایان.

و إن دخل واديا لم يوثقها، نبسته بود و مواظب نبود، و إن سقطت في بئر فهو ضامن، اگر این شتر در چاه افتاد لأنه لم يستوثق منها، به اصطلاح وثیقه، وثیقه اصطلاح عام است، مثل رهن یعنی آن را محکم کاری نکرد.

لأنه لم يستوثق منها، این تعبیر یک تعبیر لطیفی است، لأنه لم يستوثق منها، چون ممکن است که بگویند من این حیوان را این جا نزدیک چاه نشستم که غذا بخورم و كاملا هم مواظب حیوان بودم که اگر در چاه رفت در چاه نیفتد، من کوتاهی نکردم لکن حواسم پرت شد و حیوان در چاه رفت، ببینید امام چی می خواهند بگویند؟ می گویند این محکم کاری دو جور است، یک دفعه یک امر شخصی است و

یک دفعه یک امر نوعی است، خوب دقت بکنید، امر شخصی می گوید مواظب بودم، خب آن امر شخصی باید باشد، یک امر نوعی هم هست و آن این که وقتی پهلوی چاه نشستی دست و پای حیوان را ببند چون هر مقدار که مواظب باشی ممکن است حواست پرت بشود، دلیل بر این که این حیوان محکم کاری نشد در چاه افتاده، اگر بسته بود که در چاه نمی افتاد، همین که در چاه افتاده این اقوی شاهد بر این است که محکم کاری نشده چون در چاه افتاد. هر مقدار تو بگویی من مواظبم، دقت بکنید خیلی نکته لطیفی است، اگر این روایت باشد خیلی نکته لطیفی است.

همین که می بینی در چاه افتاد یعنی کار محکم نبود، بالاخره چرا در چاه افتاد، همین که افتاد این جا تو باید یک بحث، می گوید خیلی مواظبش بودم، بله خب مواظب بودی، آن امر شخصی است. در باب محکم کاری و در باب حفظ امانت هم امر نوعی مطرح است، دست و پای حیوان بسته بشود و هم مواظبت که نکند بچه ای بیاید باز بکند یا کسی بیاید باز بکند. آن هم هر دو باید باهم باشد، دلیلی بر این که در این کار حرص درست نشده همین که در چاه افتاده است، اقوی دلیل همین است که حیوان الان در چاه است این معلوم می شود که رها و آزاد بوده، لآنکه لم یستوثق منها، به مجرد این که بگوید خیلی مواظب بودم، خیلی حفاظت کردم، می گوید نه آن اقوی دلیل بر این است که نبود حفاظت الان حیوان در چاه است، این نباید در چاه می بود.

پس بنابراین این روایت انصافا خیلی لطیف است اما یکمی ابهام دارد.

حدیث شماره بعدی ایشان، البته مگر ضامن را متلف بگیریم و إلا یکمی ابهام دارد.

یکی از حضار: اصلا سوال راجع به کرایه نیست، سوال راجع به تلف است.

آیت الله مددی: بله بعد إن کان جاز، در جواب داد.

یکی از حضار: اشعری می تواند ابی المعزا نقل بکند یا حتما باید یک واسطه باشد؟

آیت الله مددی: ظاهرا باید واسطه باشد.

در کتاب بحار از کتاب اخبار علی ابن جعفر، ما وصل إلینا من اخبار علی ابن جعفر عن اخیه موسی ابن جعفر، تعجب هم هست که بحار این را، چون بحار یک نسخه ای از کتاب علی ابن جعفر داشته که کامل نقل کرده بود و حدود ۴۲۰ تا روایت در این نسخه است، عرض کردیم نسخ کتاب علی ابن جعفر را شرح مفصل دادیم و نسخه به نحو وجاده به ایشان رسیده، فاصله زمانیش هم زیاد است. همین نسخه بعینها در اختیار مرحوم صاحب وسائل هم بوده، نسخه علی ابن جعفر در وسائل همین نسخه صاحب بحار است. خود نسخه هم اصلا مشکل دارد، با قطع نظر از وجاده و اینها شرح این ها را در جای دیگه عرض کردیم و این جا تعجب است که وسائل نقل نکرده است، چون وسائل غالبا نقل می کند.

قال سألته عن رجلٍ استاجر دابةً إلى مكان، فجاز ذلك المكان فنفتت الدابة ما عليه قال إذا كان جاز المكان الذي استاجر إليه فهو ضامن. این روایت فهو ضامن هم مثل روایت قبلی شاید ابتدائا تصور بشود ضامن عین است لکن ظاهرا با مجموعه روایات عین و کراء هر دو، ضامن هر دو است، ظاهرش این طور است، البته عرض کردیم در نسخی که در اختیار ما از کتاب علی ابن جعفر هست این نسخه شاید اضعف نسخ باشد، این نسخه ای که در اختیار بحار بوده و جناب قاضی نعمان صاحب کتاب دعائم هم همین نسخه ای که بعدها به بحار رسیده در اختیارش بوده.

یکی از حضار: امکان ندارد که در مسائل مربوط به اجاره سوال ضمنی طرف این بوده که حالا در اجاره ظاهرا قاعده این است که ضامن نیست، حالا اگر رد شد هنوز چون اجاره است ضامن نیست یا به صرف تجربه قواعد اجاره از روی آن برداشته می شود یعنی سوال راجع به این بوده نه کرایه آن،

آیت الله مددی: سوال قاعدتا این بوده که در باب اجاره امین است لکن امین است تا جایی که قرارداد است. خارج قرارداد دیگه امین نیست. دقت فرمودید؟ نکته سوال این است

چون در باب عاریه، در باب ودیعه، در باب اجاره، در باب امانت هر جا که ید ید امانی بود قاعده علی الید نمی گیرد، دقت می کنید؟ قاعده امین را نمی گیرد، ضام نیست، آن وقت این سوال را می کند که می گوید قرارداد داشت لکن تا مشهد برود، بعد رفت طرف

زاهدان و ماشین از بین رفت. حضرت می فرماید این که مستاجر امین است تا جایی که طبق قرارداد است اما از قرارداد خارج شد دیگه امین نیست، ضامن است. دقت کردید؟ این نکته ای را که می خواهد در روایات مطرح بکند در آن روایت لم یستوثق هم به این معنا که امین است و ضامن نیست، اگر افراط و تفریط نباشد، اگر حیوان را نبسته تفریط است، کوتاهی کرده لذا ضامن است.

امین هم یا عاریه هم ضامن نیست اگر افراط و تفریط نباشد، نه مطلقا، اگر افراط و تفریط نبود آن جاها هم ضامن نیست، دقت می فرمایید؟ اما آن جایی که مثلا حیوان در چاه افتاد این افراط و تفریط شده، یعنی تفریط شده و کوتاهی شده پس ضامن است. این راجع به این دو سه تا روایتی که در باب بود و مخصوصا آن روایت صیقل که خیلی مفادش روشن بود و تاریخش هم روشن شد و حق هم روشن شد همان است. آن وقت روایت ابی ولاد می ماند، البته چند تا روایت دیگه هم در این باب ها هست که یک تناسبی با مانحن فیه دارد، من جمله در باب ۳۱ لکن دیگه اگر بخواهیم آنها را بخوانیم طول می کشید و فعلا به همین روایت ابی ولاد بر می گردیم که مرحوم شیخ مفصلا آورده و بعد هم در مقام استنتاج و استظهار مطالبی را از دو قسمت این روایت در آورده است. ما هم طبعا للشیخ روایت را.

اولا این روایتی که ما در این باب داریم هیچ کدامش در فقیه نیامده است. هیچ کدام از این روایات نیامده. نمی دانم در فقیه فتوا داده یا نداده نمی دانم اما روایتش را نیاورده است. این روایتی را که ما الان داریم در دو کتاب آمده، یکی کافی و یکی هم تهذیب و استبصار و متونش تقریبا خیلی اختلاف جزئی بسیط دارند و سرش هم این است که مرحوم شیخ طوسی از کافی گرفته. چون مصدرش یکی است لذا اختلافشان عملا یکی است.

عرض کردم گاهی اوقات دارد و همین ترتیب این طوری، ایشان نقل نکرده، ایشان در جامع الاحادیث.

یکی از حضار: این باب باید همان باشد، و روی عن رجل جمال، دوباره این را دارد.

آیت الله مددی: نه گفتم این روایت را با این عنوان ندارد. این تکاری دابه، اگر و قال یعنی امام صادق به عنوان کلام امام صادق آورده

است. قال سالت ابا عبد الله عن رجل

یکی از حضار: روی حماد عن الحلبي عن ابي عبدالله في جمال و قال، ظاهرا تعليق به همان بشود. و قال في الغسال و السواق ما سرق

منه، بعد و قال في رجل تكارى دابةً إلى مكان معلوم و الدابة، قال إن كان جاز الشرط

آیت الله مددی: قال مگر به حلبی برگردد و إلا قال اول و دوم.

یکی از حضار: و إن دخل واديا فلم يوثقها فهو ضامن و إن سقطت في بئر فهو ضامن

آیت الله مددی: آن هم از حلبی، اگر گفته از حلبی است یعنی از کتاب حلبی است و اما خیلی عجیب است.

یکی از حضار: بعدش روی عن رجل جمال، اکتری منه ابل و بعث معه إلى ارض

آیت الله مددی: نه آن مال حمل است، مال بار است. آن از این خارج است.

حالا آن روایت را هم من باید فقیه را نگاه بکنم چون ایشان نقل نکرده این را باید اضافه بکنم. معلوم می شود که صدوق داشته این

روایت حلبی را، این باید بیشتر نگاه بکنیم که بگوییم سندش چطور است.

این روایت را عرض کردیم کافی دارد عده من اصحابنا عن احمد ابن محمد، که مراد اشعری است، احمد اشعری است. عن ابن محبوب.

سند به اصطلاح صحیح اعلائی است، خوب است.

عن ابي ولاد الحنات که ابن محبوب از او نقل کرده باشد. قال اکثریت بغلا، البته ابوولاد صاحب کتاب است و دو تا نکته هم راجع به

ابو ولاد صحبت بکنیم، صاحب کتاب است لکن احتمالا تو کتابش این را نوشته بود و راوی کتاب ابو ولاد هم ابن محبوب است. ما

مجموعا نزدیک صد یا بالاتر از صد حدیث در کتب اربعه از ابی ولاد داریم، به استثنای یکیش که تماما ابن محبوب است و ظاهرا نشان

داده می شود که اگر بر فرض قبول کردیم مصدر اول کتاب خود ابو ولاد باشد مصدر متوسط کتاب ابن محبوب است که قم آمده. این

نسخه ای که قم آمده و مراد ما از مصدر اول را چند دفعه چون عرض کردم باز تکرار می کنم یعنی اولین باری که حدیث نوشته شده،

نه راوی اول، مصدر اول، اگر قبول کردیم که از کتاب ابی ولاد است ظاهرا در کتاب او بوده.

و لكن سوال اکتريتُ بغل الی قصر، خیلی عجیب است، سوال است، تو کتابش این طور نوشته بوده؟ به صورت سوال خودش نوشته؟ یا این را حدیث شفاهی است به ابن محبوب گفته و ابن محبوب آورده یعنی اول من کتب ابن محبوب است یا اول من کتب خود ابوولاد است؟ هر دو احتمال هست، الان خیلی برای ما روشن نیست.

ابو ولاد به اسم حفص ابن سالم ابو ولاد، حناط هم یعنی عادتاً حنطه فروش که گندم باشد، احتمال این که فروشنده حنوط باشد که مال کفن است هست اما خیلی بعید است، علی ای حال ایشان گندم فروش بوده و ثقه است لکن نجاشی دارد ثقهً لا باس به، معلوم می شود که خیلی آن درجه بالا نیست اما شیخ طوسی این تعبیر را راجع به ایشان ندارد.

علی ای حال از این که نسبتاً روایتش هم زیاد است و هم در کتب اربعه است و ابن محبوب نقل کرده و این نسخه ابن محبوب هم در قم آمده و به طریق صحیح هم آمده و قمی ها هم روی این اعتماد کردند انصافاً قابل قبول است.

آن وقت اولاً عبارت نجاشی را بخوانید:

یکی از حضار: حفص ابن سالم ابو ولاد الحناط و قال ابن فضال حفص ابن یونس

آیت الله مددی: دقت بکنید ایشان اصطلاحاً مرحوم نجاشی خیلی دقیق اشاره می کند که ایشان احتمالاً حفص ابن یونس باشد، لکن این را به ابن فضال نسبت می دهد ولی خودش قبول ندارد یعنی نمی داند و این احتمال هست که حالا شاید می خواهد اشاره بکند. ممکن است که حفص ابن یونس هم کنیه اش ابو ولاد باشد اما آن ابو ولاد معروف حفص ابن سالم است، حفص ابن یونس را شیخ طوسی در کتاب رجال اسمش را آورده است. فقط در آن جا الآجری هم دارد که این آقای قاموس نوشته احتمالاً مخضومی مراد باشد. علی ای حال این عنوان نیامده و از عبارت مرحوم نجاشی معلوم می شود که در این که ابو ولاد معروف کیست اختلاف است. ابن فضال گفته حفص ابن یونس لکن به احتمال بسیار بسیار سیار قوی در کتابی که از ابن محبوب نقل می شده حفص ابن سالم بوده. دقت می کنید؟ و بیشتر هم حفص ابن سالم به نظر می آید. علی ای حال ابو ولاد معروف ایشان است. حفص ابن سالم است.

یکی از حضار: حفص ابن سالم ابو ولاد الحناط و قال ابن فضال حفص ابن یونس مخزومی روی عن ابی عبدالله علیه السلام، ثقة لا باس

به و قيل إنه من موالی جعفی ذکره ابوالعباس

آیت الله مددی: ابوالعباس ایشان یعنی ایشان مولی است که مولی است، إنما الکلام مولای جعفی است یا مولای بنی مخزوم است، مخزومی است یا جعفی است. نجاشی توضیح می دهد که ابو العباس گفته ایشان جعفی است اما در مصادر دیگر ایشان را مخزومی حساب کردند. از این که ایشان گفته ذکره ابوالعباس، اعتقاد بر این است که ایشان خودش خیلی قبول نکرده. آن وقت ابوالعباس هم عادتاً خوب دقت بکنید دو نفرند، یکی ابن عقده که نجاشی به یک واسطه از او نقل می کند و یکی استادش ابن نوح لکن ظاهراً این جا مراد ابن نوح است. ابوالعباس ابن نوح چون ایشان هم در رجال کتاب داشته و احتمال بسیار بسیار، ابن عقده هم داشته اما خیلی بعید است که ابن عقده، چون اگر ابن عقد باشد واسطه را نقل می کند، مثلاً ذکر ابوالعباس را می گوید رواه ذلک فلان، این طوری نقل می کند.

پس یک بحثی در سر اسم ایشان و اسم پدر ایشان و ولایی که ایشان داشته به چه عشیره ای بوده نجاشی اجمالاً اشاره به این جهات می کند.

یکی از حضار: له کتابٌ یرویه حسن ابن

آیت الله مددی: اما ایشان ابو ولاد غیر از ابی عبدالله هم دارد.

یکی از حضار: له کتابٌ یرویه حسن

آیت الله مددی: ببینید این معروف بوده که اصلاً کتاب ابو ولاد را حسن ابن محبوب نقل کرده است، الان هم که ما نگاه می کنیم انصافاً همین طور است، مجموعه روایات ابو ولاد، ما روایت حفص ابن سالم هم داریم. در اینها غیر ابن محبوب هم هست، ابن محبوب و غیرش اما در ابو ولاد به استثنای یک مورد که آن را هم نمی شناسیم، احمد ابن دویل که اصلاً نمی شناسیم کیست، به استثنای یک مورد

تمامش را حسن ابن محبوب نقل کرده است و لذا خیلی احتمالش قوی است که اصولاً کتاب ابن محبوب که قم آمده از آن جا نقل کردند. ایشان هم مصدر اولش خود کتاب ابو ولاد باشد، دقت فرمودید؟ و له کتاب یرویه حسن ابن محبوب.

یکی از حضار: أخبرنا ابن نوح، از همین هم ظاهراً می توانیم بگوییم که آن ابو العباس قرینه

آیت الله مددی: بله واضح است، یک جایی بعدش دارد یک حفص دیگه هم دارد

یکی از حضار: قال حدثنا الحسن بن حمزه، قال: حدثنا ابن بطة، قال: حدثنا محمد بن الحسن، قال: حدثنا أحمد بن محمد، قال: حدثنا الحسن بن محبوب، عن حفص، بكتابه

آیت الله مددی: این راهی است که مرحوم نجاشی نوشته است.

یک عبارتی را عرض کردم که گفته شده مرحوم نجاشی ناظر به عبارات شیخ است. من فقط همین نکته را بگویم ولو آخر وقت است. من یکی دو نکته راجع به این مطلب بگویم بعد نکات دیگری است.

عبارت شیخ طوسی را دقت بکنید:

یکی از حضار: حفص بن سالم، یکنی أبا ولاد الحنط، ثقة، کوفی، مولی، جعفی، له أصل

آیت الله مددی: ببینید ایشان جعفی قرارش داده، با این که نجاشی نظرش این است که مخزومی است. این مولی جعفی هم از کلام ابن نوح است نه این که، مرحوم نجاشی می گوید این کلام ابن نوح است. ببینید دقت بکنید نجاشی چقدر دقیق ملتفت شد، یعنی عبارت شیخ را که گفت جعفی، می گوید نه آقا، ایشان مخزومی است. بله ابن نوح این را گفته، مصدر کلامش آن است. معلوم شد توجه دارد. یکی از حضار: له اصل

آیت الله مددی: این هم احتمالاً نجاشی نظر داشته، خوب دقت بکنید!

یکی از حضار: با کدام قرینه؟

آیت الله مددی: چون نجاشی می گوید له کتاب، بعید است که نجاشی عفو این عبارت را آورده است. شیخ می گوید له اصل، کتاب ابو ولاد را اصل قرار داده است. اما نجاشی می گوید له کتاب، اگر این مطلبی را که از آقای بروجردی نقل شده که نجاشی ناظر به کلمات شیخ است شاید نظر نجاشی این است که این کتاب بوده، اصل نبوده. خیلی دقیق است اگر راست باشد، البته عرض کردم نجاشی متعرض اصول اصحاب نشده. اصلاً اسم کتابش فهرست مصنفات است. فهرست شیخ فهرست اصول و مصنفات است. ممکن است از این جهت باشد لکن این امکان دارد، این را هم چون گفته نشده و نکته ظریفی است حالا من این نکته را عرض بکنم چون جای دیگر هم این مشکل آمده و اختصاص به این جا ندارد. مثل بحث های اصولی است که جای دیگر هم این مشکل آمده است یعنی عرض کردم اولاً خوب دقت بکنید، نجاشی که می گوید له کتاب مراد این کتاب مصطلح ما نیست، اشتباه نشود. مراد مکتوب است یعنی می خواهد بگوید که ابو ولاد احادیثش را نوشته بوده و داده، اصلاً فهرس اصحاب این طوری درست شد، ابو ولاد احادیثش را نوشته و نوشته را داده. دیدم بعضی از این معاصرین دفتر تعبیر کردند. دفتر را به حسن ابن محبوب داده و حسن ابن محبوب از این دفتر نقل کرده و بعد کتابش را داده، فرض کنید به احمد اشعری، قم آورده. بعد این در فهرس رفته. یعنی هم در اسانید آمده و هم در فهرس، یعنی در فهرس چطور شد؟ طریق به کتاب ابو ولاد شد اما اگر ابو ولاد حدیثش شفاهی بوده، کتاب ابن محبوب در فهرس آمد، دیگر آن در فهرس نیامد. اصلاً سرّ تشکیل فهرست این بود، ریشه های تشکیل فهرست را همیشه عرض کردم چون اصحاب ائمه نوشتند، این نوشتارها که منتقل شد شد فهرست، اصحاب رسول الله نوشتند بلکه یک عده ای هم مانع شدند، وقتی که اینها نوشته نشد و آمدند نقل بکنند شد رجال. رجال شاخه نوشتن است، ریشه نوشتن است، شاخه شد رجال. چون این را کسی ننوشت، این از تعابیر بنده است. شاخه آن نوشتن این شد که رجال درست شد و نوشتن شاخه اش این شد که این ریشه رسید به فهرست. فهرس تشکیل داد. سرّ تشکیل فهرس پیش شیعه این است. در حقیقت مرحوم نجاشی شاید می خواهد این را بگوید که کتابش که اصل نیست، مکتوب بوده. نوشتار بوده چون ما عرض کردیم خوب دقت بکنید اصل در اصطلاح ما غیر از اصل در اصطلاح اهل سنت است. در اصطلاح اهل سنت اصل آن نوشتار اصلی بوده که این شخص پیش استاد رفته و نوشته، این را اصل می گفتند، چون وقتی پیش یک استاد می رفته و هزار تا حدیث می نوشته، بعد بر

می گشته و بررسی می کرده و ممکن بوده نهصد تایش را حذف بکند، در کتاب خودش صد تا یا اجازه که می خواهد بدهد به صد تایش روایت بکند.

پس مرادش از اصل آن چه که مستقیماً نوشته است. اصل پیش ما ظاهراً که از زمان حضرت رضا این اصطلاح جا افتاده یعنی کتابی که قابلیت اعتماد دارد، مورد قبول است، اصل اسمی نیست که صاحب کتاب داده است بلکه اسمی است که علما به کتاب دادند، وصف است نه عنوان کتاب، اشتباه نشود. احتمال می دهیم قویاً که مرحوم شیخ این طور دیده، در کتاب حسن ابن محبوب، حدّثنی ابو ولاد من اصله، دقت بکنید! یا قبل از شیخ، تصور کردند که چون از ابن بته نقل می کند شاید ابن بته گفته له اصل، روشن شد چی شد؟ یکی از حضار: روینا بالاسناد الاول که آن بالا دارد.

آیت الله مددی: و عن ابن بته.

جماعة عن ابی المفضل عن ابن بته، دقت می کنید؟ چون ابن بته هم فهرست دارد، نجاشی می خواهد بگوید این اصل نبوده، کتاب بوده، مکتوب بوده. آن حدّثنی من اصله نه این که کتاب ابو ولاد اصل است، این را هم غیر از شیخ ننوشتند، من اصله یعنی آن چه که پیش امام بوده را مستقیماً نوشته، حالا قبول کرده یا نه آن بحث دیگری است. اگر این باشد عرض کردم این یک نکته ظریفی است که بعضی جاها شیخ تعبیر به اصل دارد و روشن نیست هنوز بین اصحاب ما، بعضی هایش حتی نجاشی هم اسم نبرده. حالا این جا نجاشی گفته. یک نکته در این جا این بود که مرحوم نجاشی اولاً جعفری بودنش را شیخ جعفری گرفته ولی ایشان مخزومی گرفته است، اگر این مطلبی که آقای بروجردی گفتند اگر مرادشان این باشد انصافاً دقیق است. انصافاً حقاً یقال مطلب دقیقی است و در حوزه های ما چون کارهای فهرستی نشده، آقای بروجردی معروف است که سی سال تنها روی این مباحث کار کردند، انصافاً این مال کسی است که خیلی زحمت کشیده، نشست کار کرده. نه این که آنی که از دیگران شنیده. انصافاً یکی جعفری بودنش و یکی این کتاب اصل است یا کتاب است. شیخ گفته له اصل، نجاشی گفته له کتاب. باز یک فرق دیگه هم دارد که حالا هفته بعدی.